

امنیت ملی و عدالت کیفری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۳/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۷/۲۹

حسن عالی پور*

چکیده

امنیت ملی و عدالت کیفری، مفاهیمی ستیزآمیزاند. به جهت همین تعریف ناپذیری، پیوند میان امنیت ملی و عدالت کیفری بیشتر با رویکرد کارکردی برجسته می‌شود. با آنکه عدالت کیفری، مفهومی برخاسته از گزاره‌های اخلاقی و بایسته‌های حقوق طبیعی است، ولی با بنیادگیری دولت، مفهوم آن دگرگون شده است. در واقع، چستی عدالت کیفری در سزاگرایی که چهره‌ای فردی، اخلاقی و انتزاعی داشت، پررنگ می‌شد، ولی در حقوق کیفری امروزی، عدالت کیفری چهره‌ای سودانگار و جامعی یافته است. از همین دریچه، عدالت کیفری به امنیت ملی نزدیک شده است. دگرگونی‌هایی مانند بزه‌انگاری گسترده در حوزه امنیت ملی، بزه‌انگاری شروع به جرم بیشتر رفتارهای مجرمانه و اقدام‌های تأمینی برای تهدیدهای اجتماعی، سبب شده عدالت کیفری در معنای ترازویی ناتراز برای فرد و دولت ظاهر شود. دلیل این ناترازمندی آن است که امنیت ملی سبب شده عدالت کیفری از جهت کارکرد پویا و پیش‌رو باشد، ولی از جهت هدف همواره رو به گذشته داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: امنیت ملی، عدالت کیفری، حقوق کیفری، دولت، فرد، بزه، کیفر، شرع

* استادیار دانشگاه شهر کرد و همکار علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال شانزدهم • شماره سوم • پائیز ۱۳۹۲ • شماره مسلسل ۶۱

مقدمه

حقوق کیفری در هر جامعه‌ای، افزار قانونی برای پاسبانی از عدالت و امنیت است. برقراری عدالت در میان شهروندان و استواری امنیت ملت- دولت، دو هدف بنیادین برای حقوق کیفری‌اند. بدین سان، عدالت با چهره فردی و امنیت با چهره باهمادی و ملی برجسته می‌شود. همین دو چهرگی فلسفه وجودی حقوق کیفری، زمینه‌ساز رویارویی عدالت و امنیت می‌گردد. با آنکه نمود حقوق کیفری با اجرای عدالت است و واژه «عدالت کیفری» به معنای دادگری و دادستانی از ره‌گذر کیفر است، ولی سررشته حقوق کیفری در دست قدرت است. از این رو، همواره این چالش پیش می‌آید که نسبت امنیت ملی و عدالت کیفری چیست و کدام یک در حقوق کیفری نقش بیشتری دارند؟

چالش این جستار در این نکته نهفته است که عدالت کیفری از جهت مبنا بر امنیت ملی برتری دارد، ولی از جهت منبع در زیر آن جای می‌گیرد. از جهت مبنا، عدالت کیفری بر پایه سرشت انسان و فرمان‌روایی گزاره‌های اخلاقی بنیاد نهاده شده و مفهوم یافته است. در این پیشینه طلایی جایی برای اندام‌نمایی دولت نیست تا بتواند عدالت کیفری را بخشایشی از سوی خود بداند. عدالت کیفری در پایه‌ای‌ترین مفهوم خود در پی پشتیبانی از ارزش‌های بنیادین انسان، یعنی مال و جان است. این دو عنصر در سرشت بشر نهفته و پشتیبانی از آن، چهره‌ای طبیعی و حیوانی دارد. رویکرد مشترک انسان و حیوان به جان و مال و شکل‌گیری گزاره‌های بنیادین اخلاقی درباره این دو، بسیار پیش‌تر از دین و دولت بوده است. عدالت کیفری نیز هرچند سازوکار شایسته برای پشتیبانی از ارزش جان و ارزش دارایی نداشت، ولی مفهوم و مبنایش را برای این ارزش‌گذاری یافته بود.

در برابر، از جهت منبع، جایگاه امنیت ملی نیرومندتر از عدالت کیفری است. منبع برای سنجش جایگاه این دو، قانون است و قانون محوری‌ترین افزار برای شکل‌گیری حقوق کیفری در جهان امروز است. چون قانون از سوی دولت نوشته می‌شود، ارزش امنیت ملی به گونه‌ای که پیرو خواست دولت‌هاست، در قانون می‌آید و عدالت کیفری نیز همانی می‌شود که قانون می‌گوید. رویکرد منبع‌محور، عدالت کیفری را مفهومی فرعی نسبت به امنیت ملی می‌داند و هر آنچه امنیت ملی از جهت قانون‌گذاری می‌نمایاند را عدالت کیفری نیز می‌داند.

از دید مبنا و منبع، بدون گمان عدالت کیفری و امنیت ملی نسبتی آشتی‌جویانه با هم ندارند. از این رو، این دو به مفهوم‌های کشاکش یا رویارو می‌مانند که نیاز به ترازمندی (توازن) دارند. ترازمندی در بررسی‌های انسانی نسبت به دو مفهوم یا پدیده‌ای است که در جنس خود با هم رویارویی دارند، ولی در کارکرد و اجرا می‌توان آن دو را به هم نزدیک کرد و در دو سوی ترازو گذاشت. حال آیا نسبت میان عدالت کیفری و امنیت ملی از این سنخ است؟ بررسی نسبت امنیت ملی و عدالت کیفری و توجیه ترازمندی آنها در گرو پرداختن به خاستگاه، مفهوم، روش، پایه و منبع آنهاست. پیش از بررسی این پنج سنجه باید به دو نکته روی کرد: نخست آنکه، باید دانست بررسی نسبت عدالت کیفری و امنیت ملی به معنای هم‌تراز بودن این دو از جهت مفهومی و مصداقی نیست، بلکه این نسبت تنها با محوریت دو مفهوم بزه، مسوول کیفری و کیفر سنجیده می‌شود تا نگاه هر دو به بزه‌انگاری و کیفردهی ارزیابی شود. دوم آنکه، عدالت کیفری و امنیت ملی هر دو در زمره مفهوم‌های نسبی و از جهت منطقی تعریف‌ناپذیرند. انگاره اصلی در واژگان کلی دانش‌های انسانی بر این پایه است که تعریف در مفهوم‌هایی مانند عدالت، نظم عمومی و امنیت ملی در پایان سازگار با برداشت شخصی است و نمی‌توان به تعریف یکسان و همگان‌پذیر دست یافت. از این رو، کوششی در میان نیست تا این دو به طور مفهومی تعریف شود؛ زیرا انگاره برنشدنی بودن تعریف از این دو است؛ چه ذات معرف در میان باشد که جدل‌آمیز است و چه خواست معرف که پیرو برداشتش سخن می‌گوید. با این حال، سنجه تعریف و صفی، مصداقی و حتی کارکردی برای شناخت این دو جایگزین تعریف منطقی و مفهومی می‌شود. عدالت کیفری به معنای ترازمندی حق مرتکب، بزه‌دیده و جامعه در ترازوی دادگری است، یعنی کوشش برای کنار هم نهادن حق فرد و جامعه، ولی بیشتر از جهت واقعی نگرش فردی و از جهت اعتباری نگرش جمعی دارد، در حالی که امنیت ملی در معنای نبود تهدید برای ملت - دولت است. در اینجا نگرش واقعی و اعتباری هر دو بر دولت و ملت (جمع) بار می‌شود. بنابراین، هرگاه سخن بر نسبت عدالت کیفری و امنیت ملی است، به جهت اندازه و گستره نگرش این دو به مفهوم فرد و دولت است:

الف. خاستگاه: عدالت کیفری و طبیعت، امنیت ملی و قرارداد

مدار جستارهای حقوق کیفری، بزه، مسوول و کیفر است. در آغاز، رفتاری که کیفرپذیر دانسته شده در جامعه بزه در می‌آید تا اگر شخص حقیقی یا حقوقی دارای اهلیت آن را انجام داد، مسوول شناخته شود و در گام پایانی، کیفر نسبت به چنین مسوولی بار شود. پیش‌بینی و شمارش بزه بر پایه قانون است، ولی آنچه خاستگاه بزه‌انگاری یا پیش‌بینی بزه در قانون را آشکار می‌سازد، چهره نسبت میان عدالت کیفری و امنیت ملی را نیز آشکار می‌کند.

حقوق کیفری بر پایه خاستگاه‌های بزه‌انگاری، پیوند ذاتی با عدالت کیفری دارد تا امنیت ملی. خاستگاه‌های بزه‌انگاری در جامعه‌های گوناگون یکسان نیست، ولی اخلاق، دین و عرف، قدرت سیاسی و مصلحت، برجسته‌ترین مبناهایی‌اند که رفتارها را سرزنش‌پذیر می‌دانند و آنها را روانه سیاهه‌های قانونی می‌کنند. در این میان، برجسته‌ترین آنها اخلاق است. حقوق کیفری از گزاره‌ها و ارزش‌های اخلاقی پشتیبانی می‌کند. بخش بزرگ بزه‌هایی که در قانون‌های همه کشورها بازتاب یافته‌اند، رفتارهایی‌اند که گزاره‌های اخلاقی را پامال می‌کنند. این بزه‌ها چون بر ضد ارزش‌های حیاتی انسان یعنی جان، دارایی و حیثیت‌اند، در بیشتر زمان‌ها و کشورها سرزنش‌پذیر و شناخته شده‌اند. بر پایه بایسته‌های اخلاقی است که مهمترین کارکرد حقوق کیفری یعنی سزاگرایی توجیه می‌شود. مفهوم سنتی عدالت کیفری نیز در نمود یافتن سزاگرایی است.

خاستگاه دوم برای بزه‌انگاری و کیفرگذاری، مذهب و عرف است. در رویکرد تاریخی و اقلیمی به مذهب، باید گفت بیشتر گزاره‌های کیفری در دین‌ها و آیین‌ها در اصل اخلاقی‌اند. با جداسازی این گزاره‌های اخلاقی، گزاره‌های مذهبی را باید در هر کیش به طور جداگانه جست؛ مانند دفن مرده در آیین زردتشت، نوشیدن شراب در اسلام، پیش‌گیری از آبستنی در کیش مسیح و احضار روح در نزد یهود. عدالت کیفری در اینجا افزاری برای استواری باورهای دینی و نگهداشت آنهاست تا جستجو برای عدالت کیفری، به ویژه آنکه دین مزیت‌هایی برای طرفداران خود پیش‌بینی می‌کند. عرف نیز در همین بستر فرهنگی و بومی بنیاد می‌گیرد که خاستگاه برخی بزه‌انگاری‌ها می‌شود. با این حال، هم عرف و هم مذهب هر دو به اخلاق و عدالت کیفری نزدیک‌ترند تا امنیت ملی.

خاستگاه سوم در حقوق کیفری، قدرت سیاسی است. در همه دولت‌ها، بخشی از بزه‌انگاری‌ها برای پاسبانی از قدرت سیاسی بوده و به جهت کیفرهای سنگین در این حوزه و سختگیری‌هایی که دارندگان قدرت به بزه‌کاران، روا می‌داشتند، عدالت کیفری، دستاویزی برای برقراری فرمان‌روایی‌ها بوده است. با دگرگونی فرمان‌روایی‌ها و کم‌رنگ‌شدن نظام‌های نامردم‌سالار و خودکامه، روشن شد که بزه‌های ضد امنیتی با عدالت کیفری هم‌نشینی ندارند؛ زیرا رفتارهای بزه‌کارانه در این حوزه، سرزنش‌پذیری ذاتی ندارند و کیفر بزه‌کار نیز پیرو عدالت و سزادهی نیست. از این رو، کم‌کم مفهوم بزه‌کار سیاسی پیش کشیده شد تا عدالت کیفری نسبت به این چنین بزه‌کاران تنها به طور ظاهری پیاده شود نه به طور واقعی. بزه‌های ضد امنیت ملی اگر نه بر پایه خواست قدرتمندان، دست کم بر پایه پیمان اجتماعی توجیه می‌شود. اندازه و گوناگونی این بزه‌ها از دولتی به دولت دیگر فرق دارد و با دگرگونی دولت‌ها، از جهت مصداق و ویژگی‌ها دگرگون می‌شوند.

خاستگاه چهارم برای توجیه بزه‌انگاری و کیفرگذاری، مصلحت است. مصلحت به هر گونه الزام وابسته به زمان و مکان و دگرگونی‌های اجتماعی و جهانی گفته می‌شود که حقوق کیفری را برای پشتیبانی از برخی گزاره‌ها فرا می‌خواند، هرچند پشتگرم به پشتوانه اخلاق، مذهب و قدرت نباشند. مصلحت خود می‌تواند بر پایه سنجه‌های دیگر بنیاد بگیرد. چشم‌داشت هوشیاری از شهروندان برای بزه‌انگاری رفتارهای غیرعمدی، پدرسالاری قانونی در رفتارهایی مانند اعتیاد، تن‌دادن به بایسته‌ها و نگرش‌های خواست ملل یا اراده جهانی مانند بزه‌انگاری قاچاق انسان یا پول‌شویی و مبنای بازدارندگی از بزه‌های بزرگ‌تر در رفتارهایی مانند حمل غیرقانونی جنگ‌افزار، عضویت در دسته‌های غیر قانونی و مانند آن، همگی مصلحت‌سنجی در بزه‌انگاری است در حالی که مبنای اخلاقی و دینی ندارد. در این میان، بازدارندگی از بزه بزرگ‌تر، سنجه‌ای پوشیده و خطرناک است که باز می‌تواند پای قدرت را برای برخی بزه‌انگاری نسبت به رفتارهایی که در اصل باید روا باشند، باز کند که برجسته‌ترین آن شروع به بزه است. شروع به بزه، گامی است که در آن، رفتار اصلی بزه‌ی رخ نمی‌دهد ولی زمینه آن فراهم شده است. تعیین این گام بسیار دشوار بوده و زمینه‌ساز قربانی‌کردن آزادی‌های فردی می‌گردد. در مصلحت نیز، عدالت کیفری افزایشی برای پیش‌گیری یا سیطره‌یافتن بر رفتارهای شهروندان است و چهره سزادهی ندارد.

در میان خاستگاه‌های پیش‌گفته، اخلاق بیشترین هم‌نشینی را با عدالت کیفری دارد و قدرت بیشترین نزدیکی را با امنیت ملی. مذهب نیز به اخلاق نزدیک و مصلحت نیز بیشتر از قدرت ریشه می‌گیرد. پس می‌توان گفت بازیگران اصلی در بزه‌نگاری و کیفرگذاری اخلاق و قدرت‌اند. اخلاق گزاره‌های جهانی و بشری را برای تنظیم رفتار آدمیان پیشنهاد می‌کند و برنامه‌ای برای دولت‌ها ندارد. به سخن بهتر، اخلاق عدالت‌محور و سزاگرا بوده و از امنیت دولت‌ها پشتیبانی نمی‌کند و چه بسا آن را به چالش می‌کشد. در برابر، برای امنیت دولت‌ها و به سخن بهتر امنیت ملی، قدرت سیاسی بزه‌هایی را در حقوق کیفری پیش کشیده مانند جاسوسی، تشکیل دسته‌های غیر قانونی، تبلیغ بر ضد نظام و مانند آنها که اخلاق آنها را سرزنش نمی‌کند و هیچ واکنشی در برابر این رفتارها نشان نمی‌دهد. پس حقوق کیفری، هرچند هم از اخلاق پشتیبانی می‌کند و هم از قدرت سیاسی، ولی همواره از این دو هم‌آورد خط و نشان می‌گیرد. اخلاق با نام عدالت کیفری راه اصلی و شناخته‌شده‌ای را در برابر حقوق کیفری می‌نهد، یعنی فردگرایی و سزادهی و قدرت به نام امنیت ملی، راه وابسته به جامعه و بایسته‌های آن پیش می‌گذارد که در راستای امنیت باهمادی و پایداری ملی است.

ب. عدالت کیفری در مفهوم سزا، امنیت ملی در مفهوم سود

عدالت (دادگری) و امنیت هر دو نسبی و پویا هستند و کوشش برای شناساندن مفهومی آنها به ویژه از رهگذر منطق ارسطویی بی‌فرجام است. کوشش برای تعریف این دو واژه و واژگانی از این دست، پیامدهای ناگواری را داشته که اگر با برجسب نسبی‌نگری این واژگان نگریده می‌شد، جزم‌اندیشی و یقین‌گرایی نسبت به مفهوم عدالت و امنیت، در عمل سبب کشاکش این دو مفهوم نمی‌شد. تعریف‌ناپذیری هر دو واژه ریشه در اندیشه سوفسطائیان دارد. آنها با پیام «سنجه‌بودن انسان در همه چیز» (گاتری، ۱۳۷۹: ۱۹۱) می‌کوشیدند پژوهش و جستجو را از جهان بزرگ (طبیعت) به سمت جهان خرد (انسان) بکشانند و در این راه پس از اندیشیدن در آدمی به جای هستی و بنیادگذاری دانش‌های انسان‌مدار مانند اخلاق، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، به درستی دریافتند در دانش‌های تجربی، شناخت چیزها و پیشنهاد تعریف، شدنی

است، به گونه‌ای که در حوزه دانش‌های انسانی این کار همواره با پویایی و نسبیت روبه‌روست و چرایی آن در به چشم نیامدن و آزمایش‌ناشدنی بودن آنهاست. این بود که اگر گفته می‌شد سنگ یا آب از این عناصر ساخته شده، در مورد واژه‌هایی مانند حق، بزه، عدالت، امنیت و نیز همه گزاره‌های اخلاقی، شدنی نبود و به راستی که پذیرفتند در هر حال این آدمی است که نتیجه همه چیز است و گرنه در دانش‌های انسانی، کاری از طبیعت ساخته نیست. روشن نشد این اندیشه سوفسطاییان چه کاستی‌ای داشت که افلاطون در فلسفه و ارسطو در منطق به کارزار با آن برخاستند و سوفیست‌ها را برای همیشه رسوای جهان گردانیدند.

افلاطون به زبان فلسفه و ارسطو در جامه منطق به زبان بدگویی با سوفسطاییان برآمدند و این دومی یکی از کارهای برجسته‌ای که به پایان رساند، پیشنهاد رشته‌ای نوین به نام منطق بود تا از رهگذر آن بتواند دانش‌ها را از جهت شناخت و در راستای تعریف درست واژگان، شیوه‌مند سازد و گفته سوفیست‌ها را که همه چیز پیرو برداشت‌های فردی است و هر کس به دلخواه خود از واژه‌ها تعریفی را پیشنهاد می‌کند، بی‌پایه نشان دهد. پس از وی در میان مسلمانان، ابن سینا و در سده کنونی محمدرضا مظفر، اصولی و منطق‌دان نجفی، در شناساندن منطق کوشیدند، اما آنچه شایان تیزبینی است، مثال‌ها و نمونه‌های آورده‌شده در منطق است که بیشتر آنها تجربی و درباره چیزهای به چشم آمدنی است؛ در حالی که این رشته در پیشنهاد شیوه‌های درست تعریف یا شناخت واژگان علوم انسانی ناتوان است.

مظفر با گفتن اینکه منظور از تعریف جامع و مانع همان حد تام است (یعنی تعریف به تمامی ذاتیات معرف- به فتح ر- که از جنس قریب و فصل قریب ساخته شده است)، می‌گوید: «آگاهی از حقایق چیزها و فصول آنها امری محال یا دشوار است و هر فصلی که ذکر شود آن فصل فقط از خواص لازم شی بوده و از فصول حقیقی کاشف است، بنابراین همه یا بیشتر تعاریف موجود که در دست ماست رسم‌هایی شبیه به حد هستند» (مظفر، ۱۳۸۱: ۱۲۱). این گفته با نمونه‌هایی که برای آن آورده، بیشتر در مورد واژگان تجربی راست می‌نماید و گرنه در جایی دیگر برای برخی از واژگان که همگی در دانش‌های انسانی و به ویژه حقوق کاربرد دارند، پیشنهاد تعریف همگان‌پذیر را ناشدنی می‌داند. از این رو، دست‌یازیدن به تعریف واژگان به ویژه با پافشاری بر آنچه منطق‌دانان می‌گویند برای دانش‌های تجربی و نمونه‌ها و

قضیه‌های به چشم آمدنی به کار می‌آید، ولی منطق را یارای آن نیست که برای شناخت واژگانی که در دانش‌های انسانی کاربرد دارند، همواره به کار آید.

با دوری از شناخت مفهومی، عدالت را مگر با ویژگی‌ها و گونه‌هایش نمی‌توان شناخت؛ اگر با چشم‌پوشی، تعریف ارسطو را بپذیریم که «رفتار برابر با برابرها و رفتار نابرابر با نابرابرها در ارتباط با میزان تفاوت‌های نسبی آنها» (سید فاطمی، ۱۳۸۰: ۲۴۶)، عدالت در بردارنده رفتار برابر از جهت رفاه از یک سو و کیفر از سوی دیگر است. به سخن دیگر، اگر برابری برای فرد همواره خوشایند است ولی عدالت این‌چنین نیست و یکسانی در برابر قانون‌ها به ویژه قانون کیفری، نشانگر چهره خشن دادگری است و به گفته فوکو «اگر عدالت نیز می‌کشد، اگر عدالت نیز ضرب و جرح می‌کند، دیگر برای تجلیل از قدرت عدالت نیست بلکه این امر عنصری از خود عدالت است که عدالت مجبور به تحمل آن است و توضیح علت آن نیز برایش دشوار است» (فوکو، ۱۳۷۸: ۱۹).

عدالت بیشتر با همان چهره ضمانت اجرایی (که کیفر یکی از آنان است) و نیز رنگ توزیعی شناخته می‌شود؛ چه «عدالت اساساً مسئله‌ای اخلاقی است نه طبیعی. عدالت مانند دیگر نهادهای اجتماعی، نهادی است که باید وضع شود. عدالت باید ویژگی نهادهای اجتماعی نیز باشد؛ وقتی نهادهای اجتماعی، امکانات و توان‌مندی‌های خود را بر حسب قواعد عادلانه توزیع کنند عدالت برقرار می‌شود» (بشپریه، ۱۳۸۳: ۴۷).

آزادی، ستون عدالت است و هرچند آزادی در معنای اختیار در اینجا بیشتر به کار می‌آید تا آزادی در معنای حق، ولی در هر دو حال اجرای دادگری وابسته به بود آزادی است؛ وگرنه دادگری نسبت به کسی که آزادی ندارد، بی‌پایه است. راولز در نظریه عدالت، افزون بر نپذیرفتن سودگرایی میل، دو اصل بنیادین پیش‌بینی می‌کند. اصل نخست بر پایه آزادی استوار است و اصل دوم بر پایه برابری. «اقتضای اصل نخست این است که هر فرد از گسترده‌ترین نظام کلی آزادی‌های بنیادین برابری که سازگار با نظام مشابهی از آزادی برای همگان است برخوردار شود و اصل دوم اقتضا می‌کند که نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی به نحوی سامان داده شوند که بتوانند بیشترین نفع را برای نابرخوردارترین افراد به بار آورند و همگان فرصت برابری برای اشغال مناصب و مقامات در دولت داشته باشند» (همپتن، ۱۳۸۵: ۳۰۰).

در مورد اصل نخستِ عدالت، دو حالت وجود دارد: «الف- آزادی محدود باید کل نظام آزادی مشترک در میان همگی افراد را تقویت کند. ب- میزانی کمتر از آزادی مساوی باید برای شهروندانی که از نوع کم‌اهمیت‌تر آزادی برخوردار هستند، قابل قبول باشد. در مورد اصل دوم عدالت دو حالت وجود دارد: الف- نابرابری فرصت‌ها باید موجب افزایش فرصت‌ها برای افرادی شود که از امکانات کمتری برخوردارند. ب- کمک‌های بیشتر باید من جمیع الجهات موجبات سبک‌کردن بار کسانی که سختی‌ها را تحمل می‌کنند، فراهم آورد» (محمودی، ۱۳۷۶: ۱۱۰).

در جدایی میان برابری و عدالت نیز گفته شده که «مساوات اصلی است بین افراد به سبب منزلت برابری که در اصل انسانیت دارند و عدالت به عنوان معیار راهبری روابط رضایتمندانه گوناگون فردی و اجتماعی» (هاشمی، ۱۳۸۳: ۱۴۴) و نیز گفته شده که «برابری را باید سنگ نخستین و خمیرمایه عدالت شمرد. اگر قاعده‌ای به همه موقعیت‌ها و اشخاصی که موضوع آن قرار می‌گیرد، یکسان حکومت کند و تبعیض روا ندارد، رنگی از عدالت را با خود دارد، خواه مفاد آن درست باشد یا نادرست. منتها، عدالت کامل مفهومی لطیف‌تر از این معیار صوری دارد. در عدالت ماهوی، برابر داشتن کفایت نمی‌کند؛ کیفیت نیز مطرح است و سزاوار بودن نیز شرط اجرای عدالت به شمار می‌رود. مفهوم برابری تنها عدالت صوری نیست؛ با عدالت ماهوی نیز ارتباط نزدیک دارد و در واقع مقدمه دستیابی به عدالت است» (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۴۶۴).

معناهای واژگان امنیت، آزادی، برابری و عدالت، به اندازه‌ای هم‌پوشانی دارند که نمی‌توان مرز روشنی میان آنها کشید و تنها می‌توان با سنجش‌های کلی میان آنها جدایی انداخت مانند این سخن که «عدالت، آزادی و برابری سه مفهوم بسیار نزدیک‌اند. یکی از معانی مهم برابری، برابری در آزادی است و یکی از لوازم عمده آزادبودن، برابری از جهات عدیده است. عدالت هم با نابرابری نامعقول و ناموجه و نیز با محدودیت‌های نامعقول و مغایر با آزادی فردی جمع‌پذیر نیست. البته در عمل، جمع هر مجموعه‌ای از آرمان‌های بشری دشوار است، هرچند جمع آزادی و امنیت دشوارتر از جمع آزادی و عدالت خواهد بود. با این حال، به نظر

می‌رسد حلقه اصلی واسط میان عدالت و آزادی اندیشه برابری است که خود پیچیدگی‌های بسیاری دارد.» (بشیریه، ۱۳۸۳: ۴۴) یا اینکه پیوند آزادی و امنیت را با حوزه خصوصی، عمومی و دولتی سنجد. با پرورش مفهوم حوزه عمومی از سوی هابرماس در کنار دو حوزه خصوصی و دولتی، آزادی‌ها هم در حوزه خصوصی معنا می‌یابند که بهتر است به آنها، آزادی‌های فردی گفته شود و هم در حوزه عمومی که می‌توان به آنها آزادی‌های سیاسی یا آزادی‌های گروهی گفت. آزادی‌ها در حوزه دولتی جایگاهی ندارند مگر آنکه دولت را در سطح بین‌المللی بررسی کرد که آزادی‌اش همان ناوابستگی (استقلال) است.

مفهوم امنیت نیز همچون عدالت، نسبی است. هرچند در باور برخی چون باری بوزان تعریف نکردن امنیت ملی تا اندازه‌ای گمان‌آور است و «سیاست‌گذاران از اینکه این مفهوم را مبهم و نامشخص نگه دارند، خوشحال هستند، چرا که در حمایت از اهداف متنوع، بهتر می‌توان بدان تمسک جست.» (فریدمن، ۱۳۷۸: ۳۱۸) ولی امنیت در سرشت خود، مفهوم چندوجهی است و از رهگذر این چندگانگی نه می‌توان به تعریف درست و همگان‌پذیر دست یافت و نه اینکه «امنیت کامل یا حقیقی قابل حصول است» (ماندل، ۱۳۷۹: ۴۵). پس، تعریف کردن امنیت با همه چهره‌های آن می‌تواند بیش از تعریف نکردنش دردسرساز باشد. پس به راستی که «مفهوم امنیت ملی به شکل و نتیجه شفاف نمی‌رسد. این مفهوم ناظر بر خطراتی است که درباره چگونگی آن اطلاع چندانی نداریم و نیز شامل حالات اضطراری است که ماهیت آن را نمی‌توانیم به طور دقیق تصور کنیم» (بوزان، ۱۳۷۸: ۳۲). شگفت آنکه بوزان، توان‌فرسایی تعریف امنیت را با تعریف عدالت سنجد و می‌گوید: «بیان مفهوم عدالت نیازمند صدها نفر حقوقدان است تا ابهامات موضوع را برطرف کنند. هیچ دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم مفهوم امنیت راحت‌تر از آنها کشف خواهد شد، به گونه‌ای که فقدان تعاریف مورد پذیرش عمومی در زمینه قدرت و عدالت نیز باعث ممانعت از بحث‌های سازنده نشده است.» (بوزان، ۱۳۷۸: ۳۳).

امنیت ملی بر پایه دو ستون ملت و دولت بنیاد شده و چون دولت از سوی مردم گزینش می‌گردد، در هر حال این ملت است که موضوع امنیت ملی خواهد بود و از این رو، تهدیدها بر ضد امنیت ملی پیوند ناگسستنی با هستی و استواری ملت دارد. در نگاه نخست، هستی هر

ملت با دست‌اندازی ملت دیگر تهدید می‌شود و با این سنجه، تهدید همواره بیرونی خواهد بود؛ به همین دلیل گفته شده که «امنیت ملی شامل تعقیب روانی و مادی ایمنی است و اصولاً جزء مسوولیت حکومت‌های ملی است، تا از تهدیدات مستقیم ناشی از خارج نسبت به بقای رژیم‌ها، نظام شهروندی و شیوه زندگی شهروندان خود ممانعت به عمل آورند» (ماندل، ۱۳۷۹: ۵۲). هرچند مفهوم امنیت ملی، دگرگونی یافته و از مفهوم نبود تهدید برای بود ملت به همکاری میان ملت‌ها در حال گذار است، ولی همچنان نبود تهدید برای ملت شناخته‌شده‌ترین سنجه برای امنیت ملی است.

جدایی مفهومی عدالت کیفری و امنیت ملی در گستره و کارکرد آنهاست. با آنکه هر دو، هدف عالی به شمار می‌آیند، ولی همچنان نگاه افزارمحورانه نسبت به عدالت کیفری برقرار است. عدالت کیفری در برخی نظام‌های حقوقی، افزار یا به سخن دقیق‌تر، فرآیند اجرای مقرره‌های کیفری است، چنانکه می‌توان آن را با آیین دادرسی کیفری برابر دانست. در ایران، مفهوم عدالت کیفری هنوز از معنای فلسفی خود دور نشده است. از این رو، عدالت کیفری، پیوستگاه برابری و سزادهی است؛ یعنی هر کس به جهت انجام رفتار سرزنش‌پذیر، سزاوار کیفر است. پس از جهت کارکرد، عدالت کیفری چهره فردی دارد، ولی از جهت هدف به مفهوم امنیت ملی نزدیک می‌شود. عدالت کیفری که کارکرد بنیادین حقوق کیفری است، در مفهوم سنتی خود برای ستاندن حق جامعه از هنجارشکن به کار می‌رود. پس در کیفر بزهکار، حقی برای جامعه است که با کیفردیدن وی، امنیت و سود باهمادی به دست می‌آید. از نگاه هدف‌محور، عدالت کیفری به امنیت ملی نزدیک می‌شود ولی این هدف انگاره‌ای است که هیچگاه در جهان بیرون به چشم نمی‌آید، به ویژه آنکه در میان هدف‌های عدالت کیفری، سزادهی نسبت به بزهکار در سنجش با ترمیم زیان بزه‌دیده و ترساندن شهروندان از پیامد انجام بزه بسیار پررنگ‌تر است. پس در عدالت کیفری خشونت ذاتی نهفته است چون در پی سزاست، ولی امنیت ملی به راه‌کارهای برطرف کردن تهدید از پایداری و ثبات ملت می‌اندیشد که برای چنین هدفی به طور نسبی از خشونت بهره می‌گیرد، یعنی داوری بر پایه سود و قدرت.

ج. عدالت کیفری و خشونت ذاتی؛ امنیت ملی و خشونت نسبی

عدالت کیفری با افزار کیفر نمود می‌یابد و معنای آن بدون رنج و درد و خشونت بر بزه‌کار به دست نمی‌آید. خشونت ذاتی عدالت کیفری در معنای سزاگرایی نهفته است. سزای رفتار بد، بد است و از جهت بدبودن فرقی میان بزه و کیفر نیست. این سخن به ویژه در قصاص رفتار بزه‌کار بیشتر برجسته می‌شود. برابری بزه و کیفر تنها با توجیه اخلاقی و اجتماعی کم‌رنگ می‌شد؛ چه کیفر هم از جهت مادی از پشتوانه قدرت بهره‌مند است و هم از نگاه معنوی با باور اجتماعی. مشروعیت کیفر نیز از همین دو سنجه است. هرچند سنجه‌های نسبی دیگر مانند تناسب کیفر بزه و نیز انسانی‌بودن کیفر نیز در جایگاه کیفر تأثیرگذار است، ولی برای هر کیفری که خشونت و رنج در آن نهفته است، پشتوانه اجرایی و پذیرش همگانی پیش‌زمینه‌های بنیادین است. پشتوانه اجرایی کیفر که همان قدرت است، می‌تواند عدالت کیفری را به سوی امنیت دولت یا فرمان‌ران بکشانند و از همه برجسته‌تر می‌تواند با جهت‌دهی به باور شهروندان، پذیرش همگانی را برای اجرای کیفرهای سنگین نیز فراهم سازد. از این رو، خشونت ذاتی عدالت کیفری که تنها یک بد در برابر بد است، توان آن را دارد که دستاویزی برای امنیت ملی گردد که خشونت در آن نسبی است. نسبت خشونت در امنیت ملی پیرو آن است که بررسی گردد امنیت ملی بر چه ماهیتی استوار است و خشونت را در چه پیکره‌ای برای پاسداری از خود می‌جوید؛ در پیکره جنگ یا جرم؟ پاسخ به این پرسش در گرو دانستن سنجه (معیار) امنیت ملی و موضوع آن است.

درباره سنجه (معیار) امنیت ملی بسیار گفته شده، ولی درباره آن هم‌داستانی وجود ندارد. در اینکه نبود تهدید و دست‌اندازی از سوی دشمن، سنجه‌ای برای پابرجایی امنیت ملی است، پذیرش همگانی وجود دارد، ولی در اینکه چه زمان، دولت در تهدید به سر نمی‌برد، دیدگاه‌های گوناگونی پیشنهاد شده است. برخی میان دولت‌ها جدایی انداخته، برای دولت‌های باختر، نبود تهدید بیرونی (جنگ) و برای دولت‌های خاور نبود تهدید بیرونی و درونی هر دو را بایسته امنیت می‌دانند (Waeber, 2007: 77). این دیدگاه در پی آن است که چستی امنیت ملی در دولت‌های آسیایی که بیشتر آنها از فرمان‌روایی بر پایه مردم‌سالاری دوراند، بیشتر از دولت‌های اروپایی است (همچنانکه همین گفته درباره دولت‌های بلوک شرق و بلوک غرب نیز راست بود).

برخی دیگر معمای امنیت ملی را در نبود سنجه‌ای برای ارزیابی توانایی دولت در هم‌آوردی‌ها (رقابت‌ها) است؛ چه «کوشش‌های یک دولت برای نگهداری امنیت خویش که ممکن است تنها بر پایه انگیزه‌های پدافندی (دفاعی) باشد، با این احتمال روبه‌روست که دولت دیگر آن را کنشی با انگیزه آفندی (تهاجمی) برداشت کند که این خود ناامنی را افزایش داده و دولت دیگر را وادار به پیاده‌کردن چاره‌اندیشی‌های هشدار دهنده می‌کند و از این رو (در معنای امنیت ملی) دور باطل پدید می‌آید» (Freedman, 2006: 7). این معما به ویژه در حوزه امنیت نظامی بیشتر هویداست. اگر دولتی برای بالابردن امنیت خود به خرید یا انباشت افزارهای دفاعی دست زند یا از آنها بهره بگیرد، دولت دیگر (بیشتر دولت همسایه) را وادار به واکنش کرده تا با خرید یا انباشت بیشتر افزارهای جنگی، ضریب امنیتی خود را بالاتر ببرد و این چشم و هم‌چشمی در دست‌یافتن به جنگ‌افزارهای بیشتر، هزینه‌های گزافی به بار می‌آورد. در اینجا هزینه بیشتر، هم‌آوردی (رقابت) را بیشتر می‌کند و در نتیجه، امنیت ملی را شکننده‌تر و ناتوان‌تر می‌سازد.

برخی نیز برای امنیت ملی در ورای جنگ سرد، پیش‌بینی معیار برای پرورندگان معنای امنیت ملی را شدنی نمی‌دانند؛ زیرا «مفهوم امنیت در خلال جنگ سرد، نسبت به زمان حاضر از وضوح و روشنی بیشتری برخوردار بود، چون در حال حاضر آرایه معیارهای محسوس برای امنیت سخت‌تر است و مفهوم مزبور در معرض این قرار دارد که مفهومی بی‌ارزش شود، به طوری که هر کس هر چیزی خواست در آن بگنجاند» (ماندل، ۱۳۷۹: ۵۱).

درباره مرجع امنیت ملی، این چالش فراروی ماست که امنیت برای کیست: دولت یا شهروندان؟ پاسخ به این پرسش وابسته به این است که پژوهش‌های امنیتی را شاخه‌ای جدا از علوم سیاسی بدانیم یا خیر؛ چون در علوم سیاسی، امنیت ملی برای دولت، هدف یا ارزش است و در همان حال، دولت نمی‌تواند موضوع آن باشد؛ چه دولت، افزاری است پویا و امنیت ملی هدفی است ایستا؛ ولی اگر پژوهش‌های امنیت را ناوابسته بدانیم، در این حال، امنیت ملی خود حوزه‌های بررسی جداگانه‌ای دارد که تعیین مرجع، یکی از آنهاست. در همان حال، پاسخ به این پرسش می‌تواند رویکرد به بزه و کیفر را در بزه‌های ضد امنیت ملی توجیه کند.

بوزان دولت‌ها را مرجع امنیت می‌داند، «چون آنها چارچوب نظم و بالاترین مرجع اقتدار حاکمیت هستند. دولت بر خلاف فرد مرگ و نابودی ندارد و ویژگی‌هایش به دولت بعدی منتقل می‌شود. در نظام بین‌المللی، دولت قوی‌ترین واحد سیاسی است. حتی از دیدگاه سیستم بین‌المللی تقریباً هیچ چاره‌ای نیست جز اینکه دولت‌ها را به عنوان واحدهای سیاسی-اجتماعی در قلمروهای سرزمینی بدانیم. آنها تجمعات انسانی هستند که در داخل آنها نهادهای حاکم با جوامع، روابط در هم‌فرورفته‌ای در یک قلمرو خاص دارند. این پیچیدگی و تنوع اجزای دولت در برابر فرد است که از آن به عنوان موضوع امنیت یاد می‌شود.» (بوزان، ۱۳۷۸: ۷۸).

بوزان و دیگر نویسندگان اندیشگاه کپنهاگ، در نوشته‌های نوین خود، مرجع امنیت را گسترانده و آن را به «شبه‌دولت‌هایی چون اتحادیه اروپا، برخی گروه‌های اجتماعی فاقد دولت که خود سازمان یافته‌اند و نیز جنبش‌های فراملی مانند مذاهب جهانی تسری می‌دهند» (بوزان و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۲۲).

در برابر، برخی بر این اندیشه‌اند که مرجع امنیت، افراد هستند. «به نظر کن بوث رهایی، آزادکردن مردم (چه افراد و چه گروه‌ها) از محدودیت‌های فیزیکی و انسانی است که آنها را از انجام آنچه آزادانه انتخاب می‌کنند باز می‌دارد. امنیت راستین، زاده رهایی است نه زاده قدرت و نظم» (تریف، ۱۳۸۳: ۴۶). بوث از اندیشه دولت‌محوری بوزان، خرده گرفته و نظریه امنیت‌سازی دولت را به چالش می‌کشد؛ «چون دولت‌ها به جای پرداختن به اهداف امنیتی خودشان، ابزاری بیش نیستند و منطق امنیتی در ورای ساخت و خواست دولت عمل می‌کنند. نهایت اینکه دولت بیش از حد متنوع و متفاوت است و ساخت آن در بلوک‌ها، مناطق و حتی کشورهای مختلف با هم فرق دارد. در این صورت اگر دولت قصد امنیت‌سازی هم داشته باشد فاقد انسجام نظری ضروری می‌باشد و ممکن است نقش امنیت‌سازانه در یک منطقه، در منطقه دیگر امنیت‌سوز باشد» (نصری، ۱۳۸۱: ۳۳).

امنیت ملی، واژه‌ای برخاسته از دولت‌های مردم‌سالار است و گرایش این دولت‌ها به امنیت ملت (مردم یا شهروندان) و امنیت دولت هر دو است. از آنجا که ستون‌های امنیت ملی بر سرزمین، مردم و دولت (فرمان‌روایی) بنیاد گرفته، باید پذیرفت که موضوع نخستین امنیت ملی، دولت است؛ چه دولت بازیگر اصلی هم در سطح داخلی است و هم در سطح بین‌المللی

و این دولت است که میان فرمان‌روایی، سرزمین و شهروندان، پیوند می‌زند. پس نباید پنداشت هر شهروندی، موضوع امنیت است و نباید پذیرفت که خواست‌ها و آزادی‌های شهروندان در امنیت ملی جایگاه دارند. آنچه در امنیت ملی برجستگی دارد، هستی و ماندگاری شهروندان در برابر تهدیدهاست و چون این تهدیدها ممکن است از سوی شهروندان پدید آیند، گاه گاه موضوع کنش‌های بازدارنده یا سرکوبگر دولت قرار می‌گیرند. نکته همین‌جاست که چون دولت یا مردم، موضوع امنیت ملی هستند، هستی آزادی‌ها و حقوق بشر به خطر می‌افتد و اگر امنیت ملی بال و پری داشت که برای در بر گرفتن همه آزادی‌ها و خواست‌های شهروندان بگستراند، چه رویارویی‌ای میان امنیت و آزادی بود و چه ستمی بر شهروندان می‌رفت؟

حال که روشن شد موضوع اصلی امنیت ملی، دولت است، باید دید دولت به چه اندازه ریشه‌مندی (اصالت) داشته و توان و نیرویش در برابر فرد تا به کجاست؟ برای پاسخ به این پرسش، دو رویکرد پیشنهاد گردیده است: رویکرد کمینگی (حداقلی) و رویکرد بیشینگی (حداکثری). این دو رویکرد در مفهوم عدالت کیفری تأثیرگذارند. به طور ویژه، در موضوع قرارداد خود دولت در مقام بزه‌کار در برابر عدالت کیفری نیز میان این دو رویکرد اختلاف وجود دارد. رویکرد بیشینگی اشخاص مسوول در برابر دولت‌ها را گوناگون و فراوان می‌داند ولی خود دولت را مسوول کیفری نمی‌شناسد؛ در حالی که در رویکرد کمینگی دولت شخصیت افزاری است و یکی از ابزارها پاسخ‌گوبودن در برابر شهروندان به جهت انجام بزه است.

کمینه‌گرایان، بنیاد دولت را از خشنودی (رضایت) مردم می‌دانند و رفتارهای دولت، با ارزش‌های فردی و اندازه کامیابی و سودی که برای شهروندان دارد، ارزیابی می‌شود. چون دولت برای فرد است، در دو حوزه از زندگی فرد هیچ دخالتی ندارد؛ یکی در حوزه روان و اندیشه انسان‌ها چون «کل حوزه اقتدار فرمان‌روا فقط به امور مدنی مربوط می‌شود، به عبارت دیگر قدرت مدنی، حق مدنی و حکومت مدنی همگی صرفاً به مراقبت برای بسط این‌گونه امور محدود و منحصر هستند. قلمرو قدرت حاکم، به هیچ وجه من الوجوه نمی‌تواند و نباید به امور مربوط به رستگاری ارواح انسان‌ها تعمیم داده شود» (لاک، ۱۳۷۷: ۵۷) و دیگری در حوزه تنهایی انسان‌ها (حریم خصوصی)، زیرا این حوزه جایی است که بودن یا نبودن دولت

در آن نه نیرویش را می‌افزاید و نه می‌فرساید. پس تا هنگامی که این حوزه به دیگران آسیب نزده، باید از چشم دولت دور باشد. استوارت میل در این زمینه آن چنان پافشاری کرده که دیدگاهش را زیر حقوق طبیعی که خود آن را نمی‌پذیرد، برده است. در نزد وی «تنها بخشی از رفتار هر فرد که به خاطر آن در برابر جامعه مسوول و متعهد است، رفتاری است که به دیگران مربوط می‌شود. در بخشی که به خودش مربوط می‌شود، استقلالش حقاً مطلق است. حکم فرد بر جسم و روح خویش رواست» (کاپلستون، ۱۳۷۶: ۵۳).

کمیته‌گرایان در پیمان باهمادی (قرارداد اجتماعی) نیز کمترین دخالت دولت را می‌پذیرند. سردمدار اینان که همان جان لاک است، «قدرت دولت را محدود می‌داند. همان گونه که هیچ فرد حق ندارد آنچه هوس دارد بکند، هیچ دولتی هم نمی‌تواند به دلخواه خویش حکومت کند و فرد و دولت هر دو با قوانین اخلاقی محدودند» (صناعی، ۱۳۷۹: ۹۱). لاک تلاش دارد به جای پیمان اجتماعی از امانت بهره ببرد؛ چون «نیروی قانون‌گذاری را مردم به قانون‌گذار داده‌اند تا منافع اساسی آنها را حفظ کند. وقتی موضوع سپردن قدرت به دولت به عنوان امانت تلقی شود، پیداست مردم که امانت‌گذارند، هر دم که حس کنند امین آنها از راه و رسم امانت‌داری تجاوز کرده است، حق خلع او را دارند و این حق تا به واژگون کردن آن دولت نیز خواهد رفت» (صناعی، ۱۳۷۹: ۹۳).

بیشینه‌گرایان جایگاه دولت را فراتر از جایگاه فرد می‌دانند. به باور اینان «دولت از مجموعه اجزای آن بسیار بزرگتر و در نتیجه دارای منافع خاصی است. اهداف دولت حاکم، برگرفته از تلاش برای تأمین قدرت و امنیت است» (بوزان، ۱۳۷۸: ۵۶). در این دیدگاه همچون دیدگاه کمینگی، دولت برخاسته از پیمان اجتماعی است ولی در اینجا مردمی «قبلاً دولتی تأسیس کرده و به موجب پیمانی ملزم شده‌اند تا اعمال و احکام یک تن را بپذیرند، دیگر نمی‌توانند بدون اجازه او در بین خود پیمان تازه‌ای بندند و به موجب آن مطیع و تابع شخص دیگری شوند» (هابز، ۱۳۸۴: ۱۹۳). برخی همچون هانریش فن تریشیکه پا را فراتر نهاده «بر اساس تئوری خداسازی از دولت که هگل ارائه نموده، استدلال می‌کند که دولت اصیل و ضروری است و به عنوان نیروی مستقل وجود دارد و اصولاً در صدد کسب اطلاع از عقاید و نظرات نیست بلکه اطاعت و فرمانبرداری می‌خواهد. دولت به عنوان موجودیت جمعی شامل چیزی بالاتر از

مواضع افراد تشکیل دهنده آن است. دولت را نمی‌توان به سبک دیدگاه مبتنی بر قرارداد اجتماعی، به عنوان چیزی که افراد ایجاد کرده‌اند، تلقی کرد» (بوزان، ۱۳۷۸: ۵۷).

گستره امنیت ملی وابسته به این است که مرجع آن یعنی دولت را از روزنه کمینگی بنگریم یا بیشینگی. در رویکرد کمینگی که با پذیرش بیشتر دولت‌های مردم‌سالار همراه بوده، امنیت ملی ریشه‌مندی نداشته و آنچه برجستگی دارد، امنیت شهروندان است. امنیت ملی از این رو پیش کشیده می‌شود تا دولت تنها در برابر دست‌اندازی دشمن بیرونی بایستد و گرنه شهروندان هیچگاه نمی‌توانند چالشی برای امنیت ملی باشند. این رویکرد به دنبال آن است تا با پیوستن به امنیت بین‌المللی، تهدیدهای دشمن بیرونی را به پایین‌ترین اندازه خود برساند که این هوده‌ای نخواهد داشت، مگر کم‌رنگ‌شدن امنیت ملی. در برابر، رویکرد بیشینگی که در میان دولت‌های نامردم‌سالار پذیرفته شده، دولت را از شهروندان، جداسر (مستقل) می‌داند و همچنانکه تهدیدهای بیرونی توان فرسایش امنیت ملی را دارند، تهدیدهای درونی نیز می‌توانند همین اثر را بگذارند.

بهره‌گیری از خشونت برای امنیت ملی، بسته به رویکرد سیاسی و گونه دولت است. در رویکرد لاک به جایگاه دولت که پایه دیدگاه‌های مردم‌سالارانه امروزی است، قدرت در عرض عدالت جای می‌گیرد نه در طول آن. چون دولت افزاری برای پیمان باهمادی و آسایش و رفاه شهروندان است، همچون شرکت‌ها و نهادهایی است که برای سود بیشتر بنیاد گرفته‌اند. به همین جهت در نیمه دوم سده بیستم، در کشورهایی مانند ژاپن و هلند، دیدگاه به سویی رفت که خود دولت نیز می‌تواند موضوع خشونت ذاتی عدالت کیفری گردد. بنابراین دولت در زیر اشخاص حقوقی جای گرفت که در کنار حق باید تکلیف نیز به گردن بگیرد و یکی از این تکلیف‌ها، بارکردن کیفر بر رفتار بزه‌کارانه دولت است.

مسئولیت کیفری دولت هرچند دولت را از شکوه پیشین برانداخته و آن را به شهروندان نزدیک ساخته، ولی همچنان پشتوانه قدرت برای اجرای عدالت کیفری می‌تواند زمینه‌ساز امنیت‌گرایی از ره‌گذر قانون باشد. در این حال، قانون دو چهره دارد: یکی چهره نوعی و راستین که همان قاعده یا قانونی است که برای عدالت به کار می‌آید و دیگری چهره شخصی و مجازی که همان مصلحت است که برای امنیت ملی خواهد بود.

د. عدالت کیفری و قاعده‌گرایی، امنیت ملی و مصلحت‌گرایی

مصلحت یکی از خاستگاه‌های بزه‌انگاری و کیفرگذاری است که بسیار دوپهلوی و ناروشن است. مصلحت بر پایه سازش زمانی و مکانی و پیرو دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی است. از این رو قدرت، بیشترین نقش را در تأثیرگذاری بر گستره و مفهوم مصلحت دارد. قانون‌گذاری‌های کیفری نوین بیشتر بر پایه مصلحت انجام می‌گیرد و دلیل آن روشن است؛ زیرا قانون‌گذاری بر پایه اخلاق و مذهب، پویا و وابسته به زمان نیستند و در قانون‌های نخستین هر جامعه‌ای جای خود را پیدا می‌کنند، ولی بزه‌انگاری‌های نو به ویژه درباره رفتارهای غیرعمدی یا رفتارهایی که به عنوان بازدارنده بزه‌های بزرگ شناخته می‌شوند، همه با سنج مصلحت انجام می‌گیرد. پس قدرت بر پایه همین سنجه بیش از پیش می‌تواند گستره اخلاق و مذهب را که بر رو‌بودن رفتار پا می‌فشارند، کم‌رنگ کند.

مصلحت برای امنیت ملی نیز می‌تواند در پیکره افزایش مصداق‌های امنیتی و پیرو آن تهدیدهای امنیتی نمود یابد و مصداق‌های رفتارهای بزه‌کارانه‌ای که امنیت ملی در آن درگیر است را افزایش دهد. به راستی که معمای بنیادین امنیت ملی درباره مصداق‌های آن است. چه چیزی را باید چالش یا بزه ضد امنیتی دانست؟ دولت‌ها بسته به وضعیتی که در آن به سر می‌برند، موضوع‌ها یا رخدادها را با برچسب امنیتی بودن دنبال می‌کنند. چون امنیت ملی، مرز حساس هر کشوری است، با پشتیبانی مردم همراه است و دولت‌ها با بردن رخدادها به زیر نام امنیت، آهنگ به دست آوردن پشتیبانی همگانی را دارند. در آغاز، مصداق‌های امنیتی تنها جنبه بیرونی داشتند و در پیوند با دیگر کشورها رخ می‌نمودند، هرچند گاه‌گاه این مصداق‌ها بر پایه بهانه‌های گوناگون دولت‌ها شکل می‌گرفتند؛ همچنانکه «قانون امنیت ملی مصوب ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۷، تشکیلات و سازمان رسمی را برای تأمین نیاز حضور جدید آمریکا در واقعیات جهانی در درازمدت فراهم ساخت. واژه‌های امنیت ملی، کلماتی کم و بیش جدید در قاموس بوروکراسی بود و متضمن اذعان به این موضوع که دیپلماسی، دفاع و جاسوسی، اجزای کل بزرگتری هستند. هر یک از اینها، نمایانگر بعدی جدا از روابط آمریکا با جهان بود که از آن پس در چهارچوب وسیع‌تری زیر عنوان عبارت گسترده‌تر گنجانده می‌شد» (برژینسکی، ۱۳۶۹: ۱۰۶).

جداسری همه دولت‌ها در نیمه دوم سده بیستم، امنیت ملی را پیش از پیش برجسته کرده و با پایان یافتن جنگ سرد، مصداق‌های امنیت نیز به طرز چشم‌گیری افزایش یافت. پس از جنگ سرد، امنیت ملی در سه گام دگرگونی داشته است: «مرحله نخست کاهش حاکمیت ملی است که با ویژگی‌هایی چون ظهور بازیگران غیر دولتی، نفوذپذیری مرزهای ملی، تجزیه ملت‌ها، خوداتکایی کمتر در سطح ملی، گسترش تکنولوژی و پخش قدرت نمود یافته است. مرحله دوم، بالارفتن وابستگی متقابل بین المللی است که نمونه‌های آن را می‌توان در حرکت از نظام دوقطبی به چندقطبی، افزایش موج منطقه‌گرایی، یکسان‌شدن سلیقه‌ها و فن‌آوری، استانداردشدن سیستم‌های تسلیحاتی، افزایش مهاجرت و گسترش دموکراسی و سرمایه‌داری دید. مرحله سوم افزایش کشمکش‌های پراکنده و بدون نظم است که از جمله ویژگی‌های آن، وقوع کمتر جنگ‌های سازمان یافته در سطح کلان، کاهش برخوردهای ایدئولوژیکی و ارضی، شکست بازدارندگی، افزایش منازعات قومی، افزایش کشمکش‌های غیرسستی کم‌شدت و افزایش تنش‌های مشهود فراملی و فراملی است» (ماندل، ۱۳۷۹: ۲۹). بزه‌های سازمان یافته و تروریستی از درون همین دگرگونی‌ها برخاسته‌اند و از این رو در زیر چالش‌های امنیتی بیشتر دولت‌های جهان جا گرفته‌اند که نشان از پیشرفت روزافزون امنیت ملی به دیگر حوزه‌ها، به ویژه حوزه حقوق کیفری دارد.

مصلحت‌گرایی به راستی هنگامی است که نیروی امنیت ملی بر عدالت کیفری چربیده است. در نظام‌های درون‌سرزمینی، حتی اگر قدرت به طور روشن بر عدالت فرمان نراند، ولی در هر حال در عمل شدنی خواهد بود که قانون به نام مصلحت قربانی شود. در نظام بین‌المللی، جایگاه عدالت به نظر بدتر است. در اسناد حقوق بشری، امنیت ملی، نظم عمومی، اخلاق عمومی و حتی بایسته‌های پیش‌گیری از بزه، دلیلی بر عدول از حقوق بشر به شمار رفته‌اند. برای نمونه، بند ۳ ماده ۱۲ پیمان حقوق مدنی و سیاسی، پیش‌بینی می‌کند که «حقوق مذکور (حق عبور و مرور آزادانه و انتخاب آزادانه مسکن) فوق‌تابع هیچگونه محدودیتی نخواهد بود، مگر محدودیت‌هایی که به موجب قانون مقرر گردیده و برای حفظ امنیت ملی - نظم عمومی - سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادی‌های دیگران لازم بوده و با سایر حقوق شناخته در این میثاق سازگار باشد». یا بند ۳ ماده ۱۸ می‌گوید: «آزادی ابراز مذهب یا معتقدات را نمی‌توان تابع محدودیت‌هایی نمود مگر آنچه منحصرأ به موجب قانون پیش‌بینی شده و برای حمایت از امنیت، نظم، سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادی‌های اساسی دیگران ضرورت داشته باشد». یا بر

پایه ماده ۱۹: «۱- هیچکس را نمی‌توان به مناسبت عقایدش مورد مزاحمت و اخافه قرار داد. ۲- هر کس حق آزادی بیان دارد، این حق شامل آزادی تفحص و تحصیل و اشاعه اطلاعات و افکار از هر قبیل بدون توجه به سرحدات خواه شفاهاً یا به صورت نوشته یا چاپ یا به صورت هنری یا به هر وسیله دیگر به انتخاب خود می‌باشد. ۳- اعمال حقوق مذکور در بند ۲ این ماده مستلزم حقوق و مسئولیت‌های خاصی است و لذا ممکن است تابع محدودیت‌های معینی بشود که در قانون تصریح شده و برای امور ذیل ضرورت داشته باشد: الف- احترام حقوق یا حیثیت دیگران. ب- حفظ امنیت ملی یا نظم عمومی یا سلامت یا اخلاق عمومی».

فرمان‌رانی امنیت ملی در اسنادی که برای پشتیبانی از فرد پیش‌بینی شده‌اند، نشان می‌دهد دولت‌ها در هر حال نمی‌توانند جداسری عدالت کیفری را برتابند. از این رو، چون در اجرای عدالت کیفری جهانی، دستی کوتاه دارند، کوشیده‌اند در متن قانون برتری امنیت ملی را نشان دهند، ولی این کوشش در نظام حقوقی داخلی که همه چیز در دست قدرت است، نیاز نیست؛ چون سازوکاری به نام مصلحت همواره می‌تواند عدالت کیفری به سود امنیت ملی را توجیه کند. به سخن دیگر، برای عدالت کیفری، قاعده‌های کیفری به گزاره‌هایی گفته می‌شود که با روح اخلاق، دین و منطق به طور سنتی شناخته شده‌اند. این گزاره‌ها هرگاه در مقام پیش‌بینی بزه یا کیفر باشند، سرزنش شهروندان را نیز در نگاه دارند، ولی برای امنیت ملی، مصلحت کیفری به معنای پیش‌بینی محدودیت‌ها با دستاویز انگیزاندن سرزنش‌گرایی شهروندان (نه خودجوشی آنها به گونه‌ای که عدالت کیفری در پی آن است) و یا حتی بزه‌انگاری یا کیفرگذاری بدون نیاز به نگاه مثبت شهروندان است.

ه. عدالت کیفری در شرع و قانون، امنیت ملی بر شرع و قانون

با رسوخ رخدادها و رفتارهای امنیتی شده در حوزه حقوق کیفری، گونه‌شناسی بزه‌هایی که بر ضد امنیت ملی رخ می‌دهند، با دشواری همراه است و این به جهت ناروشن بودن منبع امنیت ملی در اخلاق، شرع و عرف است. به راستی، امنیت ملی با محوریت دولت در پی پدیدآوردن منبعی جدید به نام خواست دولت‌مردان است تا نیازی به منبع‌های شناخته‌شده، حتی شرع نیز نداشته باشد.

با بررسی قانون‌های کیفری، بزه‌های ضد امنیت ملی را می‌توان با سه ویژگی شناخت: نخست رفتار بزه‌کارانه، دوم قصد مرتکب و سوم نتیجه‌ها و نشانه‌های زیانبار. از دید رفتار، برخی بزه‌ها از حیث چیستی به گونه‌ای هستند که تنها بر ضد امنیت ملی ارتکاب می‌یابند و در دسته‌بندی‌های دیگر بزه‌ها جای نمی‌گیرند؛ مانند جاسوسی سیاسی، طراحی براندازی دولت و افشای اطلاعات سری. این بزه‌ها را می‌توان بزه‌های امنیتی واقعی نامید، چون به راستی امنیت دولت و مردم را کم‌رنگ کرده و این نکته را خرد آدمی نیز درمی‌یابد، ولی سایر رفتارهایی که از آنها به بزه‌های ضد امنیت ملی یاد می‌شود، در اصل، رفتار فیزیکی دیگر بزه‌ها هستند که با افزون‌شدن برخی ویژگی‌ها، رنگ امنیتی به خود گرفته‌اند که یکی قصد مرتکب است و دیگری نتیجه‌های زیانبار.

در ویژگی نخست، همینکه مرتکب بزه عادی، انگیزه پیکار با دولت یا برانداختن آن را داشته باشد، رفتارش رنگ امنیتی به خود گرفته و اقدامش بر ضد امنیت ملی خواهد بود؛ مانند بزه سیاسی که رفتارهایی مانند سخن‌پراکنی بر ضد نظام یا بنیاد گذاشتن یا رهبری دسته‌های غیر قانونی با قصد مقابله با نظام، آن را در شمار بزه‌های امنیتی می‌آورد. در دومی نیز نتیجه‌ها و نشان‌های بیرونی زیانبار، دلیلی برای امنیتی‌شمردن رفتار خواهد بود، مانند از بین بردن صنعت‌های برجسته و حیاتی یا برهم‌زدن و پدیدآوردن آشفتگی‌ها در برنامه‌ها و کارهای نهادهایی که خدمات حیاتی به مردم می‌رسانند. در اینجا نیاز نیست کنش‌گر بزه، آهنگ یا انگیزه پیکار با نظام داشته باشد، همین که رفتارش به زیان‌های بزرگ در جامعه بیانجامد، مرتکب بزه امنیتی خواهد بود. از همین روست که رفتارهای ناخواسته و غیر عمدی نیز ممکن است در رسته بزه‌های امنیتی جا بگیرد. در نتیجه، دسته یکم و دوم، یعنی بزه‌هایی که یا از روی ماهیت، امنیتی بوده یا اینکه مرتکب قصد ضد امنیت یا انگیزه سیاسی داشته باشد، چون شدید و خطرناک هستند، بزه‌های مطلق بوده و نیازی به نمود نتیجه بزه‌کارانه نیست، ولی در دسته سوم که با سنجه نتیجه‌های زیانبار شناسایی می‌شوند، بزه‌ها مقید خواهند بود. پس اینکه گفته می‌شود «معیار ضرر اصلی و مستقیم چنانچه بر امنیت عموم افراد جامعه یا حاکمیت وارد گردد، محدوده جرایم علیه امنیت را مشخص می‌کند.» (مجیدی، ۱۳۸۶: ۳۵)، تنها درباره دسته

سوم درست است، وگرنه درباره دو دسته نخست، از ریشه نه نیازی به پدیدآمدن زیان است و نه زیان در بزه‌ها بر ضد امنیت ملی همسان با زیانی است که در بزه‌های مالی یا جرایم بر ضد اشخاص نمود می‌یابد.

قانون‌های کیفری ایران چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، سه دسته بالا را به طور یکپارچه پیش‌بینی نکرده‌اند. قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴، بخش‌بندی درخوری از بزه‌های ضد امنیت ملی پیشنهاد داده بود. شگفت آنکه از دید این قانون، بزه‌های ضد امنیت جداسری نداشته و در زیر عنوان گسترده‌تری به نام «جنحه و جنایات مضر به مصالح عمومی» جا می‌گرفت. واژه «مصالح عمومی» از واژگان نزدیک به واژه «امنیت ملی» است و این خود نشان می‌دهد جرایم ضد امنیت در قانون ۱۳۰۴، تنها جرایم بر ضد دولت نیستند و بلکه ملت را نیز در بر می‌گیرد. افزون بر این، در فصل دوم باب دوم قانون، بزه‌هایی از سنخ جرایم ضد امنیت زیر عنوان «مخالفت و ضدیت با اساس حکومت ملی و آزادی» پیش‌بینی شده و نشانگر آن است که قانون مجازات عمومی پس از جرایم ضد امنیت، بی‌درنگ به سراغ جرایم ضد آزادی رفته است، مانند قیام‌کردن یا حکم قیام دادن توسط وزرا یا مأمورین دولتی (ماده ۸۲)، محروم‌کردن اشخاص توسط وزرا یا مأموران دولتی از آزادی‌ها و حقوق مقرر در قانون اساسی (ماده ۸۳) و جعل امضا برای اقدام بر ضد قانون اساسی (ماده ۸۶).

خرده‌ای که می‌توان بر قانون مجازات عمومی گرفت، در بخش‌بندی بزه‌های ضد امنیت به خارجی و داخلی است. فصل نخست از باب دوم این قانون، جنحه و جنایت بر ضد امنیت مملکت را به دو دسته بخشیده است: نخست، جنحه و جنایت بر ضد امنیت خارجی مملکت که دربردارنده بزه‌هایی است که همه آنها به گونه‌ای با بیگانه یا دشمن پیوند دارند؛ همچون قیام مسلحانه (ماده ۶۰)، اسباب‌چینی با دول خارجی (ماده ۶۱)، تسهیل ورود دشمنان مملکت به داخل خاک ایران (ماده ۶۲)، تعلیم دشمن به شرط مضربودن برای امور نظامی و پلتیکی ایران (ماده ۶۳)، ابراز اسرار دولتی (ماده ۶۴)، تسلیم نقشه‌جات مکان‌های نظامی به دشمن (ماده ۶۵)، شناختن و مخفی‌کردن جاسوسان (ماده ۶۶)، ارتکاب اعمالی که متضمن جاسوسی است (ماده ۶۷)، جاسوسی به نفع دولت بیگانه و به ضرر دولت بیگانه دیگر در

خاک ایران (ماده ۶۷ مکرر)، داخل شدن به مواضع به قصد سرقت یا کسب اطلاع یا عکس برداری بدون اجازه (ماده ۶۸).

دوم، جنحه و جنایت بر ضد امنیت داخلی مملکت که دربردارنده بزه‌هایی است که بدون پیوند با مرزهای بیرونی، از سوی شهروندان ارتکاب می‌یابند؛ مانند تحریض صریح به مسلح شدن بر ضد حکومت ملی (ماده ۶۹)، اغوا و تحریک به جنگ و قتال با یکدیگر (ماده ۷۰)، دستگیری اشخاصی که در دسته یا جماعت شرکت داشته ولیکن در محل اجتماع و فساد مدیر یا محرک نبوده‌اند (ماده ۷۱)، دسته‌بندی و تصمیم‌گیری برای اغوا و تحریک به جنگ و قتال (ماده ۷۲)، احتراق یا خراب کردن وسایل یا مکان‌های نظامی (ماده ۷۳)، تحریک نظامیان به عصیان یا عدم اجرای وظایف نظامی (ماده ۷۴)، سردستگی جماعتی از اشرار مسلح (ماده ۷۵)، اداره یا تحریک یا تشکیل دستجات غیر قانونی یا مددفرستادن به آنها (ماده ۷۶) و تحریض مردم به واسطه نطق یا اوراق چاپی یا خطی برای ارتکاب جنحه یا جنایتی بر ضد امنیت داخلی یا خارجی مملکت (ماده ۷۹).

امنیت ملی را چه حالت نبود تهدید برای ملت- دولت بدانیم و چه به معنای توانایی دولت در کنارزدن خطرها و تهدیدها، در هر حال بسیط است و نمی‌توان آن را به امنیت درونی و بیرونی بخش‌بندی کرد. در دولت‌هایی که امنیت ملی را تنها از زاویه تهدید بیرونی معنا می‌کنند، بزه‌های ضد امنیت ملی همان بزه‌های ضد امنیت خارجی است؛ زیرا امنیت ملی تنها زمانی با تهدید روبه‌روست که بیگانه یا دشمن یا هم‌دستان آنها بخواهند بر ضد دولت اقدام کنند. این دولت‌ها تلاش می‌کنند بزه‌های ضد امنیت داخلی را با امنیت اجتماعی پیوند دهند. برای نمونه، دولت مالزی بر پایه قانون امنیت داخلی مصوب ۱۹۶۰، بزه‌هایی که در درون سرزمین رخ می‌دهند و با عامل بیگانه پیوندی ندارند را به زیر امنیت داخلی (یا اجتماعی) برده است، ولی در دولت‌هایی مانند ایران که امنیت ملی را به نبود تهدید درونی نیز تفسیر می‌کنند، تهدیدها چه بیرونی باشد و چه درونی، در هر حال تهدید بر ضد امنیت ملی خواهد بود. جدا از این، امنیت ملی نسبت به بزه، موضوع و «یک واحد غیر قابل تجزیه است که ممکن است توسط اتباع کشور یا افراد خارجی مورد تهدید قرار بگیرد» (پیمانی، ۱۳۷۷: ۱۵).

برخی بخش‌بندی بزه‌های ضد امنیت به داخلی و خارجی را با سنجه استقلال و تمامیت ارضی روا دانسته‌اند، به این معنا که «برخی از این جرایم با استقلال و تمامیت ارضی کشور برخورد دارند، مانند جاسوسی برای دشمن یا تحریک نظامیان به فرار از مقابل دشمن یا تسلیم شهر یا هواپیما به دشمن و... برخی از جرایم علیه امنیت بدون برخورد با استقلال و تمامیت ارضی کشور تنها به هرج و مرج و اغتشاش در داخل کشور می‌انجامد، مثل تحریک مردم به کشتار» (میرمحمد صادقی، ۱۳۸۳: ۱۷). این گفته همان چارچوب امنیت ملی را در اینکه تنها از بیرون تهدید می‌شود یا تهدیدات درونی را نیز دربردارد، پیش می‌کشد، ولی در هر حال نمی‌توان از سنجه استقلال و تمامیت ارضی برای روشن کردن دسته‌بندی بزه‌های ضد امنیت بهره برد؛ زیرا در بزه‌های امنیتی، آنچه سنجه بزه است قصد آسیب به استقلال و تمامیت ارضی است نه از بین بردن آنها. به همین دلیل، هر کسی بدون آنکه بیگانه یا دشمنی در میان باشد نیز می‌تواند آهنگ بزه‌ی را بکند که بر ضد استقلال و تمامیت ارضی باشد. جدا از این، در برخی وضعیت‌ها، هرج و مرج داخلی و تحریک مردم به کشتار می‌تواند به بهای از دست رفتن استقلال و تمامیت ارضی گردد.

قانون تعزیرات مصوب مرداد ۱۳۶۲ بدون آوردن بخش‌بندی‌ها و با آوردن بدنه ماده‌های قانون مجازات عمومی و دگرگونی در برخی واژگان و کیفرها، متن پوشیده و ناروشنی پدید آورد. در قانون مجازات اسلامی، بخش تعزیرات مصوب ۱۳۷۵، قانون‌گذار تلاش کرد دسته‌بندی قانون مجازات عمومی را فراموش کند و با آوردن عنوان «جرایم ضد امنیت داخلی و خارجی کشور» در فصل یکم این قانون، ستیز میان امنیت درونی و بیرونی را به کنار می‌نهد، ولی این عنوان تنها این خوبی را داشت که موجب جداافکنی میان بزه‌های امنیتی نمی‌گردید، ولی خرده بر خود عنوان همچنان پابرجاست. حتی قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵ پوشیدگی را بیشتر هم کرد زیرا از عنوان «جرایم ضد امنیت داخلی و خارجی کشور» بهره برده، ولی روشن نکرده که امنیت خارجی با امنیت داخلی چه فرقی دارد و چه بزه‌هایی در زیر هر یک از آنها جا می‌گیرد.

بزه‌های ضد امنیت ملی به فصل یکم قانون مجازات اسلامی^۵ بخش تعزیرات محدود نمی‌گردد، بلکه در دیگر مواد همین قانون و نیز قانون‌های دیگر نیز به آنها پرداخته شده که

روی هم‌رفته سه دسته‌اند: دسته نخست بزّه‌هایی که بر پایه ماهیتشان، برای امنیت ملی تهدیدآور هستند؛ مانند بزّه‌های نظامیان در قانون مجازات جرایم نیروی‌های مسلح مصوب زمستان ۱۳۸۲ که فصل دوم این قانون به جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی می‌پردازد. دسته دوم، بزّه‌هایی هستند که بر پایه قصد مرتکب پیش‌بینی شده‌اند. این سنججه در قانون‌های کیفری پس از انقلاب جایگاه برجسته داشته و حتی در کنار بسیاری از بزّه‌های عادی نیز پیش‌بینی شده است؛ برای نمونه، طبق تبصره ۱ ماده ۶۷۵، قصد مقابله با حکومت اسلامی، بزّه آتش‌زدن عمدی عمارت یا بنا یا کشتی یا هواپیما یا کارخانه یا انبار و به طور کلی، هر محل مسکونی یا جنگل یا خرمن یا هر نوع محصول زراعی یا اشجار یا مزارع یا باغ‌های متعلق به دیگری باشد را که بزّه عادی است به بزّه امنیتی تبدیل می‌کند. همچنین، طبق قانون تشدید مجازات جاعلین اسکناس و واردکنندگان، توزیع‌کنندگان و مصرف‌کنندگان اسکناس مجعول مصوب ۱۳۶۸ مجمع تشخیص مصلحت نظام، هرکس اسکناس رایج داخلی را بالمباشره یا به واسطه جعل کند، یا با علم به جعلی بودن توزیع یا مصرف نماید، چنانچه عضو باند باشد و یا قصد مبارزه با نظام جمهوری اسلامی ایران را داشته باشد به اعدام محکوم می‌شود. دسته سوم بزّه‌هایی هستند که به دلیل حساس بودن موضوع بزّه یا نتیجه‌های زیانبار در زیر بزّه‌های ضد امنیت ملی جا می‌گیرند. این رسته از بزّه‌ها بیشتر در قانون‌های کیفری پیش از انقلاب پیش‌بینی شده‌اند؛ مانند انتشار و افشای اسرار دولتی (قانون مجازات انتشار و افشای اسناد محرمانه و سری دولتی مصوب بهمن ۱۳۵۳)، اختلال در صنایع نفت ایران (قانون راجع به مجازات اختلال‌گران در صنایع نفت ایران مصوب ۱۳۳۶) یا اختلال در دیگر صنایع (قانون مجازات اختلال‌گران در صنایع مصوب ۱۳۵۳).

قانون مجازات اسلامی مصوب یکم اردیبهشت ۱۳۹۲، جایگاه ویژه‌ای برای بزّه‌های ضد امنیت فراهم ساخته که به طور روشن می‌توان یکی از ویژگی‌های این قانون را به خدمت‌گرفتن عدالت کیفری برای امنیت ملی و حتی گریز از تجویز قانون و شرع برای پشتیبانی از امنیت ملی دانست. دگرگونی آشکار قانون نو، هم در بهره‌گیری از گزاره‌های بنیادین حقوق کیفری برای امنیتی‌سازی است و هم شرعی‌سازی پیکارهای ضد بزّه‌های امنیتی. گزاره‌ها یا قاعده‌های عام

حقوق کیفری، ویژگی همسان بزه‌ها و کیفرهاست که برای ضابطه‌مندی شناخت بزه‌ها و تعیین کیفرها و پاسداشت حقوق شهروندان به کار می‌آیند. در قانون نو برای نخست بار به طور گسترده در پیشینه قانون‌گذاری، بزه‌های ضد امنیتی سر از قواعد عمومی قانون کیفری درآوردند که همگی به زیان شهروندان است. برای نمونه صدور حکم و اجرای مجازات در مورد جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی و حتی شروع به آنها قابل تعویق و تعلیق نیست (بند یک ماده ۴۷). خطرناکی این گزاره برای بی‌بهره‌گذاران متهمان امنیتی از تعلیق اجرای کیفر یا تعویق صدور حکم، هنگامی است که شروع به بزه امنیتی نیز از سوی دادرس در نگاه باشد. از جهت مبنای بزه‌انگاری، بیشتر بزه‌های ضد امنیتی، خود در گام شروع به بزه یا حتی پیش از آن شروع وصف بزه‌کارانه یافته‌اند و پیش‌بینی دوباره شروع به آنها، بزه‌انگاری رفتارهای روای شهروندان است. همچنین، اعمال مجازات‌های جایگزین حبس در مورد جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور ممنوع است (ماده ۷۱) و نیز جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور مشمول مرور زمان تعقیب، صدور حکم و اجرای مجازات نخواهد شد (بند الف ماده ۱۰۹).

شرعی‌گرایی و حدسازی برخی تهدیدهای امنیتی، بهره‌گیری از شرع در کنار قانون برای امنیت ملی است. بر پایه ماده ۱۵ قانون نو، حد مجازاتی است که موجب، نوع، میزان و کیفیت اجرای آن در شرع مقدس، تعیین شده است. موجب حد همان رفتار سرزنش‌پذیری است که شارع برای آن حد پیش‌بینی کرده است. در قانون، دو رفتار سزاوار حد پیش‌بینی شده که هیچ کدام در شرع مقدس پیش‌بینی نشده است؛ یکی افساد فی الارض است و دیگری بغی که هر دو تهدید امنیتی به شمار آمده و برای هر دو نیز کیفر یا حد اعدام پیش‌بینی شده است.

بر پایه ماده ۲۸۶ قانون نو، هر کس به طور گسترده، مرتکب جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد، جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی، نشر اکاذیب، اختلال در نظام اقتصادی کشور، احراق و تخریب، پخش مواد سمی و میکروبی و خطرناک یا دایرکردن مراکز فساد و فحشا یا معاونت در آنها گردد، به گونه‌ای که موجب اختلال شدید در نظم عمومی کشور، ناامنی یا ورود خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد یا اموال عمومی و خصوصی، یا سبب اشاعه فساد یا فحشا در حد وسیع گردد، مفسد فی الارض محسوب و به اعدام محکوم می‌گردد. در متن‌های

فقهی و منبع‌های اسلامی، حدی به نام افساد فی الارض پیش‌بینی نشده و این عنوان بیشتر در کنار حد محاربه و همراه آن بیان شده، به گونه‌ای که پیامد آن به شمار می‌آید تا اینکه رفتار جداگانه به شمار آید.

افساد فی الارض همچون محاربه در آیه ۳۳ سوره مائده آمده است. در آیه ۳۲ همین سوره نیز در کنار قتل آمده است که بر پایه تفسیر رشیدرضا، آهنگ از فساد در زمین در آیه پیش‌گفته، برای بازداشتن از قتل است. به سخن دیگر، «علت منع قتل در قرآن، منع فساد در زمین است» (رشیدرضا، بیتا: ۳۵۲). در جایی دیگر وی با پیوند حدیث به ابن جریر و سپس به مجاهد، فساد را عبارت دانسته است از: «زنا، سرقت، کشتن مردم و از میان بردن نسل» (رشیدرضا، بیتا: ۳۵۷). بیشتر مفسران، افساد فی الارض را معنا و پیامد محاربه می‌دانند، همچنانکه در آیه ۳۲، فساد در زمین، پیامد قتل دانسته شده است. بر پایه دیدگاه علامه طباطبایی «جمله «یسعون فی الارض فساداً» که دنبال محاربه و جنگ ذکر شده معنای منظور (چیزهایی که به هدر دادن و باطل کردن اثر امور مورد ولایت و حکومت الهی پیامبر باشد نظیر جنگ کفار با پیامبر و اخلال‌گری قطاع‌الطریق) را معین می‌کند که همان فساد در زمین یا اخلال به امنیت عمومی و راهزنی است نه هر جنگ و محاربه با مسلمانان. بنابراین، روشن است که منظور همان اخلال به امنیت عمومی است. اخلال به امنیت عمومی و ایجاد خوف و هراس و نشاندن آن به جای امنیت که طبعاً و به حسب عادت جز با به کار بردن اسلحه و تهدید به قتل نمی‌شود و به همین جهت در روایات فساد را به کشیدن شمشیر و نظیر آن تفسیر نموده‌اند» (طباطبایی، بیتا: ۱۸۸). این تفسیر از سوی فقیهان نیز پذیرفته شده و در نوشتارهای فقهی به جستاری جداگانه به نام افساد فی الارض به عنوان بزه پرداخته نشده است. برخی دیگر نیز با دستاویز روایت و تفسیر ابن مجاهد، جمله یسعون فی الارض فساداً را افزون بر محاربه، بر زنا، قتل و سرقت نیز تسری داده‌اند که در قرآن به آنها پرداخته شده است» (قرطبی، بیتا: ۱۵۶).

شاید پذیرفتن افساد فی الارض با عنوانی جدا از محاربه در پیکره بزه تعزیری پذیرفتنی باشد، ولی چون موجب و نوع حد این عنوان در شرع پیش‌بینی نشده و شرط است که حدود در زمره احکام نخستین شرع‌اند، اقدام قانون‌گذار در پیش‌بینی حد افساد، خلاف شرع است.

بر پایه ماده ۲۸۷ قانون جدید، گروهی که در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران قیام مسلحانه کند، باغی محسوب می‌شود و در صورت استفاده از سلاح، اعضای آن به مجازات اعدام محکوم می‌گردند. بغی، سرکشی در برابر پیشوای دادگر است که پاسخ به آن در پیکره جهاد نمود می‌یابد نه کیفر دادن. جنگ با سرکشان (جهاد با بغات) یکی از جهادهایی است که همچون جهاد پدافندی (دفاعی)، واجب عینی است. بغات «به مسلمانانی گفته می‌شود که علیه پیشوای معصوم دین قیام کرده باشند مانند خوارج نهروان» (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸: ۱۱۲). پس سرکشان یا بغات باید مسلمانانی باشند که بر فرمان‌روای عادل در سرزمین اسلامی با جنگ‌افزار شوریده باشند. همین نکته، نخستین فرق برجسته اقدام تروریستی از بغی را آشکار می‌کند و آن اینکه بغی تنها از سوی مسلمان (در برخی گفته‌ها، مسلمان مرد) سر می‌زند ولی اقدام تروریستی، رفتاری است که ممکن است از همگان سر بزند. جنگ با بغات با فراخوان امام عادل یا جانشینش انجام می‌گیرد (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۴۸۱). حدپنداشتن رفتاری که فقیهان آن را از ریشه در کتاب جهاد بررسی کرده‌اند تا در کتاب حدود، نشان می‌دهد قانون نو برای تهدیدهای امنیتی، حدسازی را دریچه‌ای درخور برای امنیت ملی شمرده است.

نتیجه‌گیری

عدالت کیفری به طور سنتی بر پایه سزاگرایی است و سزاگرایی به جهت فرمان‌روایی گزاره‌های اخلاقی در حقوق کیفری است. پشتیبانی حقوق کیفری از امنیت ملی، نه به جهت پایه‌های اخلاقی و مذهبی که بر اساس قدرت و مصلحت انجام می‌گیرد. پشتیبانی کیفری از امنیت ملی در گرو مفهوم و گستره آن است. برای نمونه، اگر امنیت ملی از دریچه نبود تهدید بیرونی بررسی گردد، حقوق کیفری کمترین نقش را برای امنیت ملی خواهد داشت؛ چه تدبیرهای رزمی و سیاسی در این زمینه کارسازتر و منطقی‌تر است. اگر امنیت ملی به معنای نبود تهدید درون‌سرزمینی و برون‌سرزمینی و حتی تهدید نسبت به دولت‌مردان دانسته شود، نقش حقوق کیفری پررنگ‌تر می‌شود.

در ساختار امنیت ملی و نظام کیفری ایران، پیوند عدالت کیفری و امنیت ملی بیشتر پیرو مفهوم مصلحت است. با آنکه مصلحت از فرد و گروه آغازیده تا به ملت می‌انجامد، ولی بیشتر گزاره‌های کیفری در سال‌های کنونی، مصلحت را از دریچه مصلحت مردم یا مصلحت نظام نگریده‌اند. از این نگاه، عدالت کیفری به سنگینی از مفهوم مصلحت انباشت شده که به طور ویژه در سه جا نمود یافته است: نخست، شرعی‌سازی برخی رفتارهای تهدیدآور بر ضد امنیت که هرچند جایگاه روشن در میان کیفرهای حدی در متون فقهی ندارند، ولی با نام مصلحت به عنوان کیفرهای حدی پیشنهاد شده‌اند، مانند بغی و افساد فی الارض. دوم، قاعده‌گرایی نسبت به تهدیدهای امنیتی که عدالت کیفری در کنار برخی گزاره‌های بنیادین خود مانند اصل عطف به گذشته نشدن مقرره‌های کیفری، مرور زمان، تعلیق کیفر و جایگزین‌کردن کیفر، استثنایابی برای بزه‌های امنیتی پیش‌بینی می‌کند که سبب می‌شود عدالت کیفری گام به گام از سزاگرایی فردمحور به سزاگرایی جمع‌محور گرایش پیدا کند. سوم، رسیدگی‌های افتراقی نسبت به تهدیدهای امنیتی که بر پایه مصلحت نظام توجیه می‌شود و نیز افزایش اختیار نیروهای نظامی و امنیتی در فرآیند پیگرد برخی بزه‌ها که نشانه‌ای از گم‌گشتگی ضابطان عدالت کیفری است. اینها نشان می‌دهد در نظام کیفری ایران، عدالت کیفری نمی‌تواند نسبتی با امنیت ملی داشته باشد، زیرا در دل آن جای گرفته و بخشی از آن شده است. در حالی که پیوند عدالت کیفری و امنیت ملی، پیوند میان فرد و دولت است. در این میان، اصل‌هایی مانند برابری انسان‌ها، کرامت ذاتی آدمیان و پاسداشت حقوق و آزادی‌های فردی بیانی است از استقلال عدالت کیفری در برابر امنیت ملی. عدالت کیفری سر آن دارد تا با سزای بزهکار و پشتیبانی از بزه‌دیده، همه چیز را بر سر جای نخستش برگرداند. پرننگ‌کردن مصلحت در برابر عدالت، پدیدآوردن سرگردانی در هدف‌های عدالت کیفری و کج‌کردن راه آن است؛ چه جایگاه عدالت کیفری را دادرسان می‌سازند و دادرس کسی است که نه نماینده بزه‌کار و بزه‌دیده است و نه نماینده دولت و ملت. دادرس نماینده الگو یا نهادی بی‌طرف و شکوهمند است به نام عدالت کیفری که هیچ یک از دو طرف را به مصلحت نمی‌راند. شاید بتوان گفت عدالت بر خلاف امنیت ملی که چهره ملی و جمعی دارد و حقوق بشر که چهره فردی دارد، به هیچ یک گرایش

ندارد، نه چهره فردی دارد و نه چهره جمعی، بلکه ترازویی است که این دو در آن سنجیده می‌شوند. شاید بتوان این آموزه را از روح اصل نهم قانون اساسی گرفت که هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را، هرچند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند. سنجش این جداناپذیری امنیت از آزادی بر گردن عدالت کیفری است. پس عدالت کیفری ارزشی والاتر از امنیت ملی و حقوق بشر و سنجه‌ای برای پشتیبانی از این دو است. روح اصل نهم قانون اساسی بر نسبت ترازمندی عدالت کیفری و امنیت ملی است و نباید این ترازمندی به سود یکی از آنها کج شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- آموزگار، ژاله (زمستان ۱۳۸۰)؛ **تاریخ اساطیری ایران**، تهران: سمت، چ چهارم.
- برژینسکی، زیگیو (۱۳۶۹)؛ **در جستجوی امنیت ملی**، ترجمه ابراهیم خلیلی نجف‌آبادی، تهران: سفیر.
- بشیریه، حسین (فروردین ۱۳۸۳)؛ «فلسفه عدالت»، در مجموعه **حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت**، زیر نظر محمد آشوری، تهران: نشر گرایش و دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- بوزان، باری (۱۳۷۸)؛ **مردم، دولت‌ها و هراس**، ترجمه ناشر، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری، ویور، الی و دووایلد، پاپ (۱۳۸۶)؛ **چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پورداد، ابراهیم (ترجمه و تفسیر) (۱۳۷۷)؛ **بشت‌ها**، جلد اول، تهران: اساطیر.
- پیمانی، ضیاء‌الدین (۱۳۷۷)؛ **جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی**، تهران: میزان، چ سوم.
- تریف، تری و دیگران (زمستان ۱۳۸۳)؛ **مطالعات امنیتی نوین**، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۶۸)؛ **ترمینولوژی حقوق**، تهران: کتابخانه گنج دانش، چ چهارم.
- رشیدرضا، محمد (بی‌تا)؛ **تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)**، المجلد السادس، دار المعرفه بیروت، الطبعة الثانية سید فاطمی، سید محمد قاری (۱۳۸۰)؛ «تحلیل مفاهیم کلیدی حقوق بشر معاصر: حق، تعهد، آزادی، برابری و عدالت»، **مجله تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی**، شماره ۳۳ و ۳۴.
- صناعی، محمود (۱۳۷۹)؛ **آزادی فرد و قدرت دولت**، تهران: هرمس، چ چهارم.
- طباطبایی، سید محمد حسین؛ **تفسیر المیزان**، جلد ۱۰، ترجمه محمد علی گرامی قمی، قم: مؤسسه انتشارات دار العلم، چ دوم.
- علامه حلی (۱۴۱۳)؛ **قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام**، مؤسسه النشر الاسلامی.
- فریدمن، لورنس (۱۳۷۸)؛ «مفهوم امنیت»، در **گزیده مقالات سیاسی-امنیتی**، ترجمه ناشر، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چ دوم.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸)؛ **مراقبت و تنبیه: تولد زندان**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانانیده، تهران: نی، چ دوم.
- القرطبی، محمد بن احمد الانصاری، **الجامع الاحکام القرآن**، الجزء السادس

- کاپلستون، فردریک (۱۳۷۶)؛ *تاریخ فلسفه، جلد هشتم، از بنتام تا راسل*، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: علمی و فرهنگی و سروش، چ دوم.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)؛ *فلسفه حقوق، جلد سوم: منطق حقوق*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- گاتری، دبلیو.کی.سی (۱۳۷۹)؛ *سوفسطاییان*، ترجمه حسن فتحی، تهران: فکر روز.
- لاک، جان (۱۳۷۷)؛ *نامه‌ای در باب تساهل*، ترجمه شیرزاد گلشاهی کریم، تهران: نی.
- ماندل، رابرت (۱۳۷۹)؛ *چهره متغیر امنیت ملی*، ترجمه ناشر، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چ دوم.
- مجیدی، سید محمود (۱۳۸۶)؛ *جرایم علیه امنیت*، تهران: میزان.
- محمودی، سید علی (۱۳۷۶)؛ *عدالت و آزادی: گفتارهایی در باب فلسفه سیاست*، تهران: اندیشه معاصر.
- مظفر، محمد رضا (۱۳۸۱)؛ *منطق*، ترجمه مجید حمیدزاده و انشا الله رحمتی، تهران: حکمت.
- میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۸۳)؛ *جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی*، تهران: میزان، چ چهارم.
- نصری، قدیر (زمستان ۱۳۸۱)؛ «مکتب کپنهاک: مبانی نظری و موازین عملی»، *مطالعات دفاعی و امنیتی*، سال نهم، شماره ۳۳.
- هابز، توماس (۱۳۸۴)؛ *لویاتان*، با ویرایش سی بی مکفرسون، ترجمه حسین بشریه، تهران: نی، چ سوم.
- هاشمی، سید محمد (فروردین ۱۳۸۳)؛ «بررسی مفاهیم عدالت و انصاف از دیدگاه قانون اساسی جمهوری اسلامی»، در *حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت*، زیر نظر محمد آشوری، تهران: نشر گرایش و دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- همپتن، جین (۱۳۸۵)؛ *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو، چ دوم.

Freedman, Lawrence (2006); "The concept of security", in *Crime and Security*, edited by Benjamin Goold and Lucia Zender, Ashgate published limited.

Waever, Ole (2007); "Securitization and desecuritization", in *International security, volume 3, Widening Security*, edited by Barry Buzan, and Lene Hansen, Sage publication, first published.